



شهید محمد طالبی فرزند محمدکلوخ

تاریخ تولد: 1340/2/10

محل تولد: روستای آسیابان

تاریخ شهادت: 1364/12/6

محل شهادت: مریوان

معرفی شهید:

شهید محمد طالبی فرزند محمدکلوخ در تاریخ 1340/2/10 در روستای آسیابان چشم به جهان گشود و در تاریخ 1364/12/6 در منطقه مریوان به درجه رفیع شهادت نائل آمد. پیکر پاکش پس از تشییع باشکوه در قطعه یک گلزار شهدای بیرجند به خاک سپرده شد.

شرح کوتاه از زندگی شهید:

شهید محمد طالبی در سال 1340 در روستای آسیابان در خانواده ای متدین و پرتلاش متولد شد. خانواده وی به لحاظ اقتصادی در سطح متوسط جامعه و به امر کشاورزی و قالیبافی مشغول بودند. وی در سن 5 سالگی با توجه به علاقه زیادی که به درس خواندن به ویژه فراگیری قرآن کریم داشت به مکتب رفت و به خواندن قرآن مبادرت ورزید. و از طرفی هم با اینکه سنش قانونی نبود به صورت غیررسمی در کلاس اول دبستان حاضر و در پایان سال در امتحانات شرکت و قبول شد. هوش و استعداد فوق العاده ی او زبانزد معلمین مدرسه و مکتبخانه بود. در همان دوران کودکی علاوه بر فراگیری درس و قرآن در کار قالیبافی و کشاورزی به خانواده کمک می کرد و از بیکاری گریزان بود. هرچه بزرگتر می شد ویژگی های رفتاری و اخلاقی او بیشتر نمایان می شد به گونه ای که در مدارس بعنوان با اخلاق ترین دانش آموز شناخته می شد و حتی برای مشاوره دادن و نصیحت دیگر دانش آموزان گاه از او استفاده می شد. در مسابقات قرآن اکثراً رتبه کسب می کرد و در آموزش قالیبافی در مدرسه از او برای فعال کردن دیگر دانش آموزان کمک می گرفتند. اوقات فراغت را با رفتن به مسجد و حضور در نماز جماعت و شرکت در ورزش صبمگاهی و ورزش سنتی زورخانه سپری می کرد و به اقوام و دوستان توصیه می کرد که اگر می خواهید سالم بمانید از این روش استفاده کنید. ادب خاصی نسبت به خانواده شهدا و علماء و پدر و مادر

و فامیل داشت به گونه ای که مورد تمجید همگان بود. وقتی سفن می گفت بشاش و گشاده رو ولی جدی و با ابّهت بود به طوری که سفن از عمق وجودش فیزش می کرد و بردل می نشست و تأثیرگذار بود. نسبت به رعایت مجاب و امکام و فرایض دینی بسیار حساس بود و اعضای خانواده را همیشه سفارش می کرد و متی گاهاً به آنها آموزش می داد. در سال 1360 به خدمت سربازی در ارتش جمهوری اسلامی اعزام و در منطقه آبادان ، فرمشتهر دو سال را همزمان با دفاع مقدس سپری نمود. محمد در مواجهه با مشکلات بسیار صبور و خلاق بود و سعی می کرد متکی به خود باشد و در جامعه نقش آفرینی نماید. وی مدتی بعنوان راننده فط و آمد در شهرداری مشغول به کار بود که برفرودش با مردم نمونه بود و سپس بعنوان کارمند اداره برق مشغول به کار شد. او علاوه بر سنگر خدمتگزاری در اداره از اولین افرادی بود که در راه اندازی پایگاه مقاومت بسیج شمال شهر همت داشت و با آموزش جوانان و اهالی محل زمینه ی آگاهی و آمادگی آنها را برای دفاع از اسلام و انقلاب فراهم می نمود. در سن 23 سالگی با معیار اسلامی همسر برگزید و رفتار متواضعانه وی، او را در هر دو خانواده متمایز کرده بود.

در حقیقت و در یک کلام باید گفت که زندگی محمد یک الگو و سرمشق بود برای همه آنهایی که با او آشنایی داشتند. لذا برفروداری از این همه نعمت و مسنات موجب شده تا لفظه لفظه او را به مرز شهادت نزدیکتر و پس از گذراندن 24 بهار زندگی و عمر پربرکت نهایتاً با کوله باری مملو از ایثار و گذشت و وفاداری در مسیر حق و حقیقت به فوز عظمای شهادت نائل و به لقاء الهی واصل گردد. رومش شاد.

در مسیر مبارزات:

شهید محمد طالبی در دوران قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در مراسم راهپیمائی و پخش اعلامیه ها و اطلاع رسانی به مردم فعال بود و پس از پیروزی انقلاب با تمولی وصف ناپذیر در سنگر مسجد محل به فعالیت پرداخت و در شورای پایگاه مقاومت بسیج شهید مصطفی خمینی مسجد امام (ض) عضویت فعال داشت که با برگزاری جلسات دعا و مراسم عزاداری و تقویت مسائل فرهنگی و تشکیل کلاس های آموزش دفاعی و عقیدتی و دوره های قرآن زمینه آگاهی اقشار مختلف محله را فراهم می نمود و خود به مدامی و سفرنرانی در جلسات می پرداخت و زمینه اعزام به جبهه جوانان را فراهم می کرد. رومش شاد.

نیم نگاهی به خاطرات و اظهارات نزدیکان و دوستان شهید:

پدر شهید می گوید: محمد در دوران کودکی و نوجوانی علاقه خاصی به سه نفر از همبازی ها و دوستان خود داشت از جمله محمدرضا فطرتی و محمدرسول مسن زاده از آسیابان و قاسمی از بیرجند که هر سه آنها به شهادت رسیدند و این رازی بود که بعداً برایم فاش شد که چرا اینقدر به آنها علاقه مند است و در جایی دیگر در وصف محمد می گوید: او در جبهه مجروح شده بود و به بیمارستان تهران منتقل و مدتی بستری بود تا لطمه ترفیص گذاشته بود ما را مطلع نمایند و این نشانه صبر و اخلاص او بود.

مادر شهید می گوید: قبل از آنکه محمد متولد شود در عالم فوای خانمی محبیه و نورانی را دیدم که به من فرمود تو فرزندی پسر فواهی داشت نام او را محمد بگذار و من بر همین اساس نام او را محمد گذاشتم. در آخرین اعزامی که محمد داشت فرزند دیگر علی اکبر هم به همراهش به جبهه اعزام شد، هنگام عملیات والفجر 9 بود. نامه ای از فرزندانم بدستم نمی رسید بسیار نگران بودم، روزی در منزل نشسته بودم و در فراق فرزندانم زمزمه و توسلی داشتم، مال فوشی به من دست داده بود. ناگهان دو شخص عمامه سبز را مشاهده کردم که وارد خانه شدند و گفتند که شما می فواهید محمد شهید شود یا علی اکبر. من در همان حالت معنوی که داشتم کمی تأمل کردم و گویا به من الهام شد که بگویم «محمد!» وقتی بفوادم آمدم هیچکس را مشاهده نکردم و بعداً متوجه شدم که محمد در عملیات به شهادت رسیده. (رومش شاد).

برادر شهید می گوید: در آخرین مرحله اعزام محمد به جبهه، رئیس اداره برق مخالفت می نمود ولی گویا به محمد الهام شده بود که باید به جبهه برود لذا پافشاری زیاد کرد و در این مرحله با من اعزام شد. رفتار محمد فوق العاده بود بگونه ای که همه گروهان تمت تأثیر رفتار او قرار گرفته بودند و مورد امتراهم همه قرار می گرفت، زیاد به نماز می ایستاد و لطمه وداع دقایقی قبل از شروع عملیات مرا در آغوش کشید و گفت: برادر! راه امام و شهیدان را ادامه دهید و دست از این انقلاب برندارید که فون شهیدان پایمال شود و به پدر و مادر و همگی سلام برسان.

فواهر شهید می گوید: گرچه من کوچک بودم ولی نموه برفورد و کلام شیرین محمد همیشه مرا به خود جذب می کرد. او مکرراً به ما می گفت بامجاب باشید و زینب گونه زندگی کنید. او بسیار فوشرو و فوش بیان و فوش رفتار بود.

همسر شهید می گوید: در مدت 18 ماه زندگی مشترک، صداقت و پاکی، وفاداری و احساس مسئولیت نسبت به زندگی و ساده زیستی و صبور بودن را در شهید مشاهده کردم. او در انجام بعضی از کارهای خانه که مربوط به من بود بر من هم سبقت می گرفت. در عین حال که از فعالیت روزانه خسته بود ولی بسیار بانشاط بود. او به فرزندش که اولین فرزند خانواده طالبی بود فراوان عشق می ورزید و می گفت باید او را فوب تربیت کنیم. او به ملال و مرام خیلی اهمیت می داد و همیشه دعا می کرد زندگی همراه با ملال داشته باشد. به امام عشق می ورزید و در آخرین مرحله اعزام هنگام فداماظی گفت: مواظف خود و فرزندم باشید، نگران من نباشید، این راهی است که باید رفت و من تنها نیستم. آری کسی که از چنین سرمایه هایی برخوردار بود، کمتر از شهادت محقش نبود. روح پاکش شاد.

دوستان و همزمان شهید می گویند: شهید از ویژگی های اخلاقی ممتازی برخوردار بود، حتی در جبهه تلاش می کرد افراد رومیه داشته باشند لذا آنها را به ورزش وادار می کرد و یادهم هست که توپ با پول نیروها فریده بود که بازی کنند هنگام عملیات گفت بیائید پولتان را بگیرید که من مدیون شما نباشم چون معلوم نیست زنده باشم و قبل از شروع عملیات هم به یکی از همزمان گفته بود من فواب دیده ام که شهید می شوم و فلان دوستم مجروح فواهد شد و همینطور هم شد. هنگامی که ترکش به پا و نامیه شکم او اصابت کرده بود و به شدت مجروح شده بود بالای سرش رفتیم تا به او کمک کنیم، گفت: راه را ادامه دهید منتظر من نمانید فقط مرا به کناری ببرید که بدست دشمن نیفتم.

مختصری از وصیتنامه و آخرین دست نوشته شهید:

با سلام و درود بر منجی عالم بشریت حضرت مهدی(عج) و نایب برحقش امام خمینی و امت شهیدپرور.
پدر و مادر عزیزم در مرگ من شیون نکنید چون این راه را فودم با آگاهی انتخاب کرده ام، زیرا جهاد بر هر فرد مسلمان واجب است.

فرزندم هیچگاه از یاد خدا غافل نشوی و همیشه تقوی پیشه کنی و به درس اهمیت دهی تا از این راه به جامعه کمک نمایی.

همسرم مرا عفو کن و به مسئولیت گرانی که بر دوش تو گذاشته شده که همانا تربیت صمیع فرزندمان است واقف باش.

برادرانم سنگر مدرسه را محکم نگه دارید و راه شهیدان را ادامه دهید و نگذارید فونشان پامال شود.

فواهرانم تقاضای من این است که همانند شیرزن کربلا حضرت زینب(س) زندگی کنید و همیشه پشتیبان امام باشید.

نحوه شهادت:

شهید محمد طالبی در تاریخ 64/12/6 در عملیات والفجر 9 در منطقه مریوان و در حال پیشروی به سمت منطقه سلمانیه عراق بر اثر اصابت ترکش فمپاره دشمن از نامیه پا و نامیه شکم مجروح و پس از لمظاتی به درجه رفیع شهادت نائل آمد. رومش شاد.

پیام برگرفته از بیانات خانواده شهید:

شهادت فرزندان موجب افتخار و عزت ماست، چون امانتی بود که خداوند به ما داده و پس گرفت. و مفتخریم که چنین فرزندی را تربیت کرده ایم، محمد عاشق شغل معلمی بود و گرچه بظاهر به این شغل نرسید ولی بمق او معلم و الگوی همه ما شد و صدای حق طلبانه او و همه شهدا بعنوان معلمین واقعی در جامعه طنین انداز است. باشد که راه شهیدان را به همراه ملت سرافراز ایران اسلامی با ولایت پذیری کامل ادامه دهیم تا مدیون خون پاکشان نباشیم.